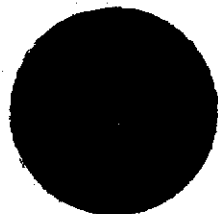


ادیب طوسی

استاد دانشگاه

تغییر کلمات عربی در زبان فارسی



بعضی فاضل ما بها میکوشند لغات عربی را که در زبان فارسی وارد شده مطابق اصل عربی آن تلفظ کنند و اگر هم کسی نخواست روش آنها را پیروی کند مورد تخطئه قرار میدهند!

آیا خود همین آقایان در مورد تلفظ حروف مخصوص عربی چون قادر بآن نیستند یا لاقبل برایشان مشکل است ، بتلفظ غلط خود و دیگران ایرادی ندارند؟ مثلاً کلمه صداقت را اگر 'بکسر' «ص» تلفظ کنیم ایراد می گیرند و میگویند باید بفتح «ص» ادا شود زیرا در عربی چنین است اما راجع به تلفظ «س» که با صدای «س» ادا میشود توجهی ندارند و بآن ایرادی نمی گیرند!

این يك بام و دوهوائی موجب شگفتی هر فرد منصفی است ، باید از این فاضل نماها پرسید که اگر منظور صحیح ادا کردن کلمه است چرا مخارج حروف مخصوص عربی را رعایت نمیکنید و اگر منظور اظهار فضل و خودنمایی است از این تظاهر و عوامفریبی چه نتیجه ای میگیرید ؟ گویا این آقایان فراموش کرده اند که اینجا ایرانست نه عربستان و این کلمات هم که در زبان فارسی وارد شده لغاتی است دخیل که باید با طبیعت و قواعد زبان فارسی خود را سازگار سازند و اگر طبیعت فارسی زبان اقتضا کرد که صورت کلمه ایرا تغییر دهد کاری صحیح انجام یافته و نباید بدان اعتراض کرد همچنانکه در مورد حروف مخصوص عربی رفتار میشود و چون مخارج آنها را نداریم مطابق طبیعت زبان فارسی آنها را تغییر می دهیم و تلفظ فارسی با آنها می بخشیم.

بطور کلی باید گفت هر کلمه ای در زبان اصلی خود صورتی دارد که باید آنرا حفظ کند و همینکه بزبان دیگری منتقل شد خصوصیات اصلی خود را از دست میدهد و ناچار باید تحت ضوابط و خصوصیات زبان میزبان قرار بگیرد و اگر چنین نشود نمیتوان نام دخیل بر آن نهاد و در حکم فرد بیگانه ایست که بخواهد در کشوری بماند و قوانین آن کشور را رعایت نکند اما اگر نام دخیل بر آن نهادیم عیناً حکم فردی را پیدا میکند که تابعیت کشوری را پذیرفته و باید بقوانین آن کشور گردن نهی .

لغات خارجی در زبان فارسی محکوم بتغییراتی هستند که زبان فارسی اقتضای آنها دارد همانگونه که اعراب لغات فارسی را بدلتخواه خود تغییر میدهند ما نیز حق داریم و باید کلمات عربی را بدلتخواه خود تغییر دهیم چنانکه در اکثر کلمات عربی که بزبان ما وارد شده این تغییر بنحوی صورت گرفته و ما ذیلا بچند گونه آن اشاره میکنیم :

۱- تغییرات صوتی و حرفی - تغییرات صوتی و حرفی که در کلمات دخیل داده میشود دو گونه است یکی تغییراتی که در نتیجه نبودن مخرج حرفی

در فارسی بکلمه عربی می‌دهند یا دیگری تغییریکه در نتیجه عرف و عادت پیدا شده .

در تغییر نوع اول دگرگونیهای زیر قرار دارند :

۱- صدای *ā* و *u* و *i* در زبان عرب ککش بیشتری دارند و هنگام ادای آنها آوا تا حدی دربینی می‌افتد برخلاف فارسی که بطور ساده ادا می‌شوند و ککش کمتری دارند . از این لحاظ و پل‌های مزبور در کلمات عربی هنگام تلفظ شکل فارسی بخود می‌گیرند: همچنین الف ممدود در کلماتی از قبیل بناء ، اولیاء ، علماء ، رؤساء ، وزقاء ، وغیره به الف مقصور بدل می‌شود که تلفظ عربی نیست .

۲- صداهای مختلط *au* یا *ay* که در کلماتی از قبیل : قوم ، نوم ، صوم یا خیل ، سیل و میل وجود دارند در فارسی بترتیب جای خود را به *on* و *ey* می‌دهند و کلمه کاملاً تلفظی غیر عربی پیدا میکند .

۳- هشت حرف در زبان عربی هست که مخرج آن در زبان فارسی نیست و این حروف عبارتند از «ث ، ح ، ص ، ض ، ط ، ظ ، ع ، و ق» بنابراین کلماتی که دارای یک یا چند حرف نامبرده هستند در فارسی تلفظ مخصوص خود را از دست می‌دهند و مثلاً کلماتی که دارای حرف «ث یا ص» هستند بجای «ث و ص» و «ص» تلفظ می‌کنیم و ثواب یا صواب بصورت «سواب» درمی‌آید همچنین «ض و ظ» «ز» تلفظ میشوند و بجای «ضارت و نظارت» «نزارت» می‌گوئیم و بترتیب «ع» «ح و ط و ق» به همزه ، «ا ، ت ، و خ» تبدیل میشود و مثلاً کلمات علم ، حول ، بطر و قزیب ، الم ، هول ، بتر و غریب یکجور ادا میشوند .

این تغییر حروف نیز یکنوع اعمال نفوذ و تصرف فارسی زبان در کلمات عربی است که در واقع کلمه دخیل را رنگه فارسی بخشیده .

موارد فوق تغییراتی را نشان می‌دهند که عامل آن نبودن مخرج حرف یا صدائی در فارسی است ولی موارد دیگری نیز میتوان شمرد که صرفاً

مقصود از آن تصرف در کلمه بوده مانند موارد زیر :

۴- کلمات عربی که به «ه» گرد ختم میشوند ، اگر به «ت» کشیده بدل نشده باشند «ه» گرد به «ه» مخفی تبدیل شده و کلماتی از قبیل : حملة ، دفعة ، رقعة ، خاصة ، سفلة ، جملة ، بقعة ، طرفة بترتیب به :

حملة ، دفعة ، رقعة ، خاصة ، سفلة ، جملة ، بقعة و طرفه بدل شده اند و برای اینکه کاملاً تحت ضوابط فارسی درآیند حتی در اتصال به «ی» نسبت با الف و ن جمع نیز مانند کلمات فارسی «ه» آنرا به «گ» بدل کرده و کلماتی از قبیل خاصگی ، سفلکان ، طرفگی ، جمگی ، عملگی ، خاصکان ساخته اند.

۵- دگرگونی کلمه . بعضی کلمات عربی را دگرگون ساخته اند و مثلاً از کلمه «طلایع» که جمع «طلیعه» است کلمه «طلایه» درست کرده اند . چنانکه منوچهری گوید :

آری هر آنکهی که سپاهی رود بحرب زاول بچندروز بیاید طلایه دار
و یا از «هوره» عربی بمعنی «تهمت» «هواره» ساخته اند چنانکه در اسرار نامه آمده :

گر از يك کام او گیری کناره زند دريك زمانت صد هواره
یا کلمه «هوس» بر وزن «مگس» را بصورت «هوس» هموزن «طوس» بکار برده اند چنانکه این چنین گفته :

در قدح کن زحلق بط خونی همچو روی تدر و چشم خروس
رزم بر بزم اختیار مکن هست ما را بخود هزاران هوس
و یا قربوس را بصورت «قربوس» درآورده اند.

و یا از «ختی» ختنه ساخته اند و سوزنی عیال را یال کرده در شعری گوید :

ضمیمم یا المندم تنگدستم چه خوانم داستان ویس و رامین
از این قبیل تغییرات در کلمات عربی بسیار است و بهمین چند نمونه اکتفا شد.
۶- تغییر حرکات - بطور معمول حرکات کلمات در فارسی تغییر میابند

چنانکه مثلاً عین الفعل «مفاعله» را که باید مفتوح باشد مکسور میکنند و بجای مصادره، مجادله، مراقبت بفتح عین آنها را با کسر عین آدا می کنند یا مثلاً در جهاتی از قبیل نقاط و نکات که باید اول آن مکسور باشد معمولاً مضموم میسازند و این نوع تغییر نمونه های بسیار دارد و مادر اینجا بذكر چند نمونه اکتفا میکنیم.

تبدیل فتحه بکسره در اول کلمات: دلالت، سخاوت، سرایت، سعایت، رقابت، رفاء، ضمانت.

تبدیل کسره بفتحه در اول کلمات: رعایت، روایت، سلاح، طبابت، طلا، عتاب، شجنه.

تبدیل فتحه بضمه در اول کلمات: ثبات، شجاعت، سماع، عذرا، عنقا، علا، رباط، سجده.

تبدیل کسره بضمه در اول کلمات: نکات، نقاط، بنیه، سفله، شهاب، عصیان، عذار.

تبدیل ضمه بکسره در اول کلمات: سفلی، علوی، شمار، فرقت. تبدیل ضمه بفتحه در اول کلمات: سلاله، ساطه، جمادی، فندق، خلسه.

۲- تصرف در معنی کلمه - یکی دیگر از تصرفات فارسی زبان در کلمات دخیل عربی تغییری است که در معنی بعضی از آنها داده شده این تغییر غالباً با روابط مجازی و تناسبیات ذهنی توأم است.

مانند استعمال کلماتی از قبیل بقال و عطارد در معنی دورسته معروف در حالیکه در لغت اولی بمعنی باقلا فروش و دومی بمعنی عطر فروش است، اما مواردی هم میتوان یافت که چندان رابطه ای در میان نیست مانند استعمال «رعنا» در قدموزون در حالیکه در لغت عرب بمعنی زن احمق و خود آرا و گول و سست آمده یا صحنه که در مورد محل بازی و نمایش بکار میرود و در لغت بمعنی «زمین فراخ نریمیان سنگستان» آمده.

یا اجحاف که در عربی بمعنی «کار بر کسی تنگ گرفتن» گزند

کردن ، همه چیز را بردن و نزدیک شدن یا با کسی نزدیکی کردن، و نقصان کردن ، آمده در فارسی معنی تجاوز در گران فروشی بکار می‌رود. همچنین کلمه سقط که در لغت بمعنی غلط ، رسوائی ، فرومایه و هر متاع بی فایده آمده اما سقط فروش در فارسی بمعنی عطار و سقط گفتن بمعنی «دشنام، دادن» بکار می‌رود :

همه شب در آنورطه تا بامداد سقط گفت و نفرین و دشنام داد

و از همین قبیل است «صدا» در جمله «صدا زدن» و «طبله» در جمله «طبله کردن» و «علاقه» در «علاقه‌بند» و «طرف» در «طرف بستن» که عموماً بامعنی اصلی تناسبی ندارند و اگر دارند تناسبی بسیار دور است. مثلاً «صرافت» در لغت بمعنی شغل صرافتی است در حالیکه ما آنرا بمعنی «انصراف» بکار می‌بریم - یا کلمه «نزول» که بمعنی فرود آمدن ، وارد شدن و امثال اینهاست در فارسی بمعنی «ربح‌پول» بکار می‌رود یا «نقاقت» که بمعنی بیماری و کسالت معمول شده و در لغت بمعنی فهمیدن است و آنچه باید در این مورد بکار می‌رفت «نقه و نقوه» است نه «نقاقت» یا کلمه «رشادت» که بمعنی دلیری و جریزه بکار می‌رود در لغت عرب معمول نیست و اگر هست «رشاده» است آنهم نه در معنی فوق .

بطور خلاصه باید گفت بیشتر کلمات عربی که در فارسی معمول اند در معنی آنها تغییراتی روی داده و جنبه کاملاً عربی ندارند .

۳- در نظر گرفتن سمت کلمه - یکی دیگر از طرق تصرف در کلمات دخیل اینست که قسماً غالباً کلمه را از سمتی که در عربی داشت جدا فرض می‌کردند و از نو آن سمت را بوسیله علامات فارسی بکلمه می‌بخشیدند مثلاً کلمه «سلامت» که در عربی مصدر است در فارسی غالباً با «ی» مصدری بکار می‌رود و حتی در تفسیر برج نیز آنرا با «ی» آورده و در صفحه ۲۹۶ جلد اول آمده که «خبر کنند ایشان را بهمیشگی در بهشت و پادشاهی بزرگ و سلامتی و نیکی»

همچنین «غنیمت» را که صفت است با «ی» نسبت آورده و یا «مهاجر» را «مهاجری» کرده چنانکه در صفحه ۲۲۷ همان کتاب گوید: و مراد از این

مسطح است که هم خویش بود و بکر را و هم درویش بود و هم «مهاجری» یا کلمات جمع عربی را مفرد فرض کرده و از نو بفارسی جمع بسته و کلماتی همچون ملوکان ، ابراران ، عیالان ، خزاینها ، صحفها و عجایبها استعمال کرده (۱) - همچنانکه ما امروز کلماتی از قبیل ارباب و عیال را که جمع است بمعنی مفرد بکار میبریم . یا افعال تفضیل را با علامت فارسی بکار برده اند چنانکه سعدی فرماید :

ترك دیدار خواجه اولیتر کا احتمال جفای بوابان
یا مثلاً اسم مکان را مجدداً با علامت بیکان فارسی بکار برده اند
چنانکه در هفت پیکر گوید :

هر کجا دیدی آب خورد و گیاه کردی آنجا دو هفته منزلگاه
و مهم تر از اینها ساختن مصدر بسیاق فارسی از مصدر عربی است که موجب پیدایش افعال از قبیل رقصیدن ، بلمیدن ، فهمیدن ، طلبیدن ، غارتیدن شده و حتی صاحب تفسیر سوره آبادی از «محو» فعل ساخته و در قصص قرآن صفحه ۳۹۹ آمده که : « عمر گفت که نبشته رسول الله از عهد نامه بمحود ، اگر رسول بود چرا رسالت خویش را بمحود ،

و نیز مصادر متعددی را که «کردن» در آن مستتر است با فعل «کردن» صرف کرده اند از قبیل : تشویق کردن ، تسهیل کردن ، تعظیم کردن ، تخصصه کردن ، امثال کردن ، اقناع کردن ، ابرام کردن ...

و چون در این باره ذیلاً بحث میشود بهمین چند مثال اکتفا میکنیم .
۴- ترکیب کلمات فارسی با عربی - ترکیب کلمات فارسی با عربی نشان دهنده این واقعیت است که ایرانیان این کلمات عربی را بمنوان دخیل پذیرفته اند بهمین جهت در ترکیب آنها با کلمات فارسی ایا نداشتند .

ترکیب لغات عربی با فارسی دارای گونه های ذیل است :
۱- ساختن فعل مرکب از ترکیب عربی با فعل فارسی همچون : تفصیل

کردن ، تعجیل نمودن ، شهرت دادن ، قبول شدن ، متهم ساختن ، مباح بودن - محبت آوردن - متحیر ماندن - مقبول افتادن ، شکایت بردن ، منزل گرفتن ، مباح آمدن ، غبطه خوردن ، محکم آویختن ، مشعل افروختن ، قامت افراختن ، وسیله انگیزختن ، شهرت انداختن ، مهیا گشتن ، تخمین زدن ، عداوت ورزیدن ، قمار باختن ، منزل پرداختن ، طول کشیدن ، تعزیه خواندن ...

۲- ترکیب کلمه عربی با فارسی بصورت قید یا صفت یا اسم : درانهای کار ، هنگام مرخصی ، همه وقت ، هیچ زمان ، غم دیده ، شهرت یافته ، معین شده ، عربده جو ، سفر کرده ، ماجرا دیده - لعل لب ، چشم شهلا ...

۳- ترکیب کلمه باوند های فارسی - کلمات عربی تقریباً با تمام وند های فارسی ترکیب شده و در اینجا بذکر چند مثال اکتفا میکنیم :

الف- ترکیب با پیشوند . نامالیم ، بی ملاحظه ، برملا ، بموقع ، ازقضا ، پرفور ، نامحمود ، بی میالات ، بنایت ، بنهایت ...

د- ترکیب با پسوند . هولناک ، غمگین ، حمله ور ، شمله ور ، دولتوند ، ثروتمند ، بهتاور ، حیلہ گر ، سلحشور ، طاقدیس ، صلیبی ، صوفی ، عینک ، نقدینه ، ضمیر کار ، عالمی ، سفره بند ، شهره ور ...

۵- حذف یا تخفیف - در بعضی کلمات با حذف یا تخفیف حرفی آنرا بصورت فارسی در آورده اند . چنانکه در کلمات صاف (بجای : صافی) ، غش (بجای : غشی) ، هدیه (بجای ، هدیه) ، خاص ، عام ، کاژ (بجای . خاص ، عام وحاد با تشدید) ، علی ، سخی (بجای : علی و سخی با تشدید) و مخفف آوردن «ی» نسبت عربی در کلماتی از قبیل ، کرسی ، ابطحی ، امجدی ، اشعری ، قشری و امثال اینها ...

تغییرات فوق نمونه ای از تصرف فارسی زبانان در کلمات دخیل عربی است با اینحال هستند کسانی که معتقدند فارسی زبان باید کلمات عربی را صحیح ادا کند و اگر نخواست یا نتوانست نسبت بیسوادی باو میدهند و باز هستند کسانی که پارا از این هم فراتر گذاشته کلمات فارسی را بصورت عربی درمی آورند مثلاً آنها را بعربی جمع بسته افاغنه و الوار میگویند یا بکلمه فارسی تنوین عربی داده جاننا ، زباناً میآورند یا از کلمه «نازک» تراکت و از «فلا» «فلاکت» درست میکنند .

این قبیل اشخاص در واقع بحیثیت و استقلال زبان فارسی لطمه وارد می سازند و باید از آن اجتناب کنند.